باسمه تعالی

درس شماره13

۲۶/۰۸/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**امارات معتبره(خبر واحد)**

**استدلال بر آیۀ نبأ**

بحث در مورد آیه شریفه نبأ بود در آیه نبأ از راه مفهوم وصف و مفهوم شرط حجیّت خبر غیر فاسق را استفاده کردند در مفهوم وصف اشکالاتی مطرح شده یک تقریباتی برای اصل مفهوم وصف هست که ما به دو تقریبش می‌پردازیم یک تقریب معمولی که خب وصف مفهوم دارد بنابراین از این آیه باید عدم وجوب تبیّن در خبر غیر فاسق را استفاده کرد خب پاسخش پاسخ بدوی این تقریب هم این است که ما مفهوم وصف را به طور کبروی قبول نداریم شهید صدر اینجا یک تقریب دیگری جایگزین تقریب کرده به عنوان تعمیق این تقریب آن این است که در خصوص مقام این وصف مفهوم دارد آن که ما به طور کلی انکار می‌کنیم مفهوم وصف به طور کلی است اما اینکه در یک موردی وصف به خاطر خصوصیات مورد مفهوم داشته باشد آن را انکار نمی‌شود کرد با این تقریب که اینکه خبر عادل و خبر فاسق هر دوشان وجوب تبیّن داشته باشند با وجود اینکه دلیل ما وجوب تبیّن را فقط در مورد خبر فاسق بیان کرده به دو شکل امکان پذیر هست یکی اینکه یک جعل واحدی وجود داشته باشد که هم خبر فاسق و هم خبر عادل هر دو را بگیرد هر چند مقداری که بیان شده وجوب خبر تبیّن در خبر فاسق هست ولی ممکن است جعل ثبوتی یک جعل ثبوتی عام وجود داشته باشد این یک احتمال است یک احتمال دیگر این هست که نه وجوب تبیّن در خبر عادل به نفس جعلی که مربوط به وجوب تبیّن به خبر فاسق باشد نباشد دوتا وجوب داشته باشد یک وجوب مربوط به خبر فاسق، یک وجوب مربوط به خبر عادل. شهید صدر می‌فرمایند این دو احتمال در ما نحن فیه نمی‌‌آید احتمال اول می‌گویند کلاً در موارد وصف نمی‌‌آید احتمال دوم در خصوص مورد نمی‌آید اما احتمال

اول اینکه کلاً نمی‌آید چون این احتمال خلاف ظاهر جملات وصفیه است چون جملات وصفیه با توجه به قاعده احترازیت قیود ظاهرش این است که این وصف ... به اصطلاح موصوف فاقد وصف به طور کلی حکم در موردش ثابت نیست اما چطور؟ دو بیان شهید صدر در واقع دوتا استشهاد می‌آورد برای اینکه احتمال اول در موارد جملات وصفیه نمی‌آید یک احتمال این است که آقایان همه‌شان قبول دارند قاعده احترازیت قیود را، اتفاق بر قال احترازیت قیود دارد و قاعده احترازیت قیود هم این هست که شخص الحکم با انتفاء قید منتفی می‌شود یعنی آن جعلی که این دلیل ما از آن جعل حکایت می‌کند آن جعل تنها در صورت وجود قید وجود دارد و صورت غیر وجود قید آن جعل موجود نیست این یک نکته دوم اینکه آقایان گفتند که مطلق حمل بر مقید می‌شود عند احراز وحدة الجعل این مطلب دوم هم از این استفاده می‌شود که احتمال اول ما مردود است حالا در مورد مطلب دوم بعد صحبت می‌کنم حالا مطلب اول را در موردش صحبت کنیم من عرض می‌کردم که اولاً قاعده‌ای که ایشان قاعده احترازیت قیود را یک امر متفق علیه دانسته این طور نیست که مسلم باشد و متفق علیه باشد به عنوان یک قاعده عام صاحب هدایة المسترشدین اصلاً این قاعده را به عنوان قاعده عام انکار می‌کند می‌گوید اصلاً این جایش فقط در مقام تعریفات و تحدید حدود است این یک نکته، نکته دوم اینکه قاعده احترازیت قیود اصلاً ربطی به بحث ما ندارد قاعده احترازیت قیود مفادش این هست که آیا محدوده‌ای که موصوف بر او دلالت می‌کند با محدوده‌ای که موصوف با وصف با هم این هیئت ترکیبیه بر آن دلالت می‌کند متفاوت هستند یا متفاوت نیستند آنهایی که احترازیت قیود را مطرح می‌کنند می‌گویند اصل این است که با آمدن وصف آن محدوده موصوف مضیق بشود کم بشود اما اینکه محدوده موصوف به همان مقدار باقی بماند و وصف صرفاً توضیحی باشد بر همان محدوده و تضیق و تحسیس ایجاد نکند این خلاف اصل وضع کأنّ وصف هست توجه دارید که هر دو احتمال در مورد هیئت این موضوع هست به حکمی که این موضوع رویش می‌رود کاری ندارد بحث سر این است مثلاً اگر می‌گوییم که العالم، اگر گفتند العالم واجب الاکرام، آیا واجب

الاکرام، عالم را محدوده‌اش را کم می‌کند؟ یا نه واجب الاکرام محدوده عالم را کم نمی‌کند یک توضیحی در مورد عالم می‌دهد که تمام عالمها ممکن است وجوب اکرام داشته باشند ولی محدوده‌اش را کم می‌کند مثالی که در کتابهای مطرح شده «الذنوب التی تغیر النعم» گفتند آیا «الذنوب التی تغیر النعم»، «التی تغیر النعم» معنایش این است که ذنوب دو قسم داریم؟ بعضی‌هایشان تغیر النعم بعضی‌هایشان لا تغیر النعم؟ یا نه می‌تواند به این معنا باشد که همه ذنوب تغیر النعم باشد کأنّ این یک توضیحی هست که اصلاً ذنب بما هو ذنب نعمتها را تغییر می‌دهد اما اینکه حالا آن حکمی که رویش می‌رود آن حکم شخص الحکم‌اش، سنخ الحکم‌اش در غیر مورد وصف وجود دارد؟ وجود ندارد؟ به اینها اصلاً ربطی ندارد احترازیت قیود مال مفاد افرادی است مال آن کل جمله و نسبت حکم به موضوع نیست این از این مطلب. اما حالا شهید صدر حالا صرف نظر از اینکه قاعده احترازیت قیود که قوم می‌گویند مراد چی هست شهید صدر یک نکته دیگری را خودشان بیان می‌کنند حالا آن نکته را بررسی کنیم منهای اینکه این کلام، کلام قوم هست یا کلام قوم نیست ایشان می‌فرمایند که یک قانون داریم آن قانون تطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات است هر مثلاً اخباری که در مورد جعلها هست این اخبار یک مقام ثبوت دارد که آن جعلی هست که از طرف شارع در مقام ثبوت تحقق پیدا می‌کند یک مقام اثبات دارد دلیلی که دال بر آن جعل هست و حاکی از آن جعل هست ایشان می‌فرمایند دلیل دال بر جعل باید با آن جعل یکسان باشد یکی باشد اما اگر جعل ما در یک دایره اوسع باشد دلیل دال بر آن جعل در دایره تنگ‌تری باشد این خلاف اصالة التطابق بین مقام الثبوت و مقام الاثبات هست پس وقتی شارع گفت که خبر الفاسق واجب التبین، معنایش این است که آن وجوب تبیّن روی خبر فاسق رفته نه روی مطلق خبر

پرسش: قاعده چی؟ ... پاسخ: قاعده تطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات آن زیر سؤال می‌رود ایشان می‌گوید اصل

پرسش: نه پشت‌بند همین قاعده چی هست؟ ... پاسخ: خب ایشان به عنوان یک قاعده می‌گوید همین. می‌گوید اصل این است که

پرسش: ... پاسخ: توضیح نمی‌دهد می‌گوید اصل این است که مقام ثبوت و مقام اثبات مساوی باشند.

خب این بیانی که شهید صدر اینجا بیان می‌کند خب بحث این هست که آیا چنین قانونی داریم؟ با این بیانی که ایشان مطرح می‌کنند؟

حالا من اول یک سری موارد وجدانی را ذکر می‌کنم ببینیم این موارد را شهید صدر چی می‌گویند؟ اگر یک وجوب اکرامی روی مطلق عالم رفته باشد ما می‌گوییم زید را اکرام کن. عالم است این مخالف این قانون است؟ یعنی اگر یک جعل عامی وجود داشته باشد ما در مورد یکی از آن افرادی که مشمول آن جعل هستند حکم را بیان کنیم حالا مثلاً سؤال سائل بوده سائل سؤال می‌کند که با زید چه رفتاری کنم بگوید اکرم العالم، آیا این مخالف یک اصل عقلائی هست حتماً باید حالا که می‌خواهد حکم زید را بیان کند حکم همه افرادی که مشمول آن جعل هستند را بیان کند؟ چنین قانونی داریم؟ فرض کنید حالا یکی از نمونه‌هایی که هست گاهی اوقات یک فرد مثلاً فرد خفی است به خاطر همین تخصیص به ذکر زده می‌شود می‌گوییم اکرم العالم الفاسق، در حالی که مطلق عالم وجوب اکرام دارد اینجا آیا تعرض به بیان حکم فرد خفی مخالف قاعده است مشکل دارد؟ یعنی آیا آدم وجداناً احساس می‌کند که کأنّ اینجا یک اصلی زمین افتاده؟

پرسش: فرد خفی را عرف می‌فهمد که این فرد خفی است؟ یا نه ... پاسخ: نه فرض کنید فرد خفی است بله بحث سر این هست که آیا حتماً باید آن جعلی که در مقام واقع اتفاق افتاده ما همه افراد آن جعل را در مقام بیان، بیان کنیم؟ یا بستگی دارد به اینکه مقام بیان ناظر به چی باشد؟ مقام بیان تابع شرایط خودش است گاهی اوقات یک موضوع خاصی از موضوعاتی که مربوط به جعل هست او مورد بحث است می‌گوییم این را اکرام کن گاهی اوقات فرد خفی چون احتمال

دارد که آن دلیل اگر به طور عامی گفتند اکرم العالم احتمال انصراف از عالم فاسق داده می‌شد ما فرد خفی را تخصیص به ذکر می‌دهیم می‌گوییم اکرم العالم الفاسق مثلاً. خب حالا اینها آیا وجداناً یک چیز خلاف وجدان ما هست؟ یا نه جعل تابع عوامل خودش است بیان تابع این هست که ما ببینیم که چه چیزی الان باید بیان بشود؟ به هم ربطی ندارند بله یک نکته‌ای را باید بگوییم.

پرسش: جعل به نحو قضیه حملیه است همیشه؟ ... پاسخ: هر طور باشد آن مهم نیست حالا جعل قضیه خارجیه باشد حقیقیه باشد هر چی باشد. بحث این است که آن جعلی که شارع می‌کند لازم نیست در مقام بیان همه افراد مربوط به جعل و همه حصه‌های مربوط به آن جعل را بیان کند بستگی دارد که ... یعنی در این بیان شخصی حالا در کل ادله خب باید بیان بشود آن یک بحث دیگر است بحث این است که در این مقامی که الان من می‌خواهم یک چیزی را بیان کنم لازم هست حتماً همه حصص مشمول آن جعل را بیان کنم؟ یا لازم نیست بیان کنم؟ به نظر نمی‌رسد که هیچ قانون عقلی، عقلائی، استظهاری، چیزی وجود داشته باشد جعل تابع عوامل خودش است که شارع چطوری جعل می‌کند بیان هم تابع عوامل خودش است اینها ناسازگار نباید باشند معارض نباید باشند آن درست است ولی اینکه حتماً باید همه آن جعل در این بیان گنجانده بشود؟ کی گفته؟ بستگی دارد که چه مقدار این بیان شما می‌خواهد از آن جعل را بیان کند هیچ مانعی ندارد که یک جعل عام باشد ولی بیانش مربوط به یک فرد خاص باشد چون آن فرد خاص مورد احتیاج هست بیان حکمش.

پرسش: از کجا این جعل ما کشف کنیم؟ ... پاسخ: حالا ممکن است ثبوتاً باشد در یک دلیل دیگر هم وارد شد باشد. احتمال اینکه وجود دارد دیگر. به تعبیر دیگر هم ممکن است ما از دوتا جعل با یک بیان حکایت کنیم فرض کنید که یک جعل رفته باشد روی وجوب اکرام عالم عادل، یک جعل رفته باشد روی وجوب اکرام عالم فاسق، شارع می‌آید می‌بیند که ولو دوتا جعل است می‌گوید اکرم کل عالمٍ نه از وحدت بیان، وحدت جعل استفاده می‌شود ممکن است بیان واحد باشد جعل

متعدد باشد نه از آن طرف از اینکه بیان متعرض یک فردی شده استفاده می‌شود که آن مجعولش هم مختص این است ممکن است آن جعل را با بیانات مختلف بیان کرده باشد یکجا گفته باشد «أکرم العالم العادل» یکجا گفته باشد «أکرم العالم الفاسق» همه اینها را بیان کرده باشد و ذاتاً هیچ اشکال ندارد حالا بعد آن مفهوم سالبه جزئیه را که هست آن را بعداً صحبت می‌کنیم آن یک بیان عرفی هست در مورد آن بعداً در موردش صحبت می‌کنیم آن غیر از بیان شهید صدر هست آن را داشته باشید بعداً در موردش بحثی داریم

پرسش: ... پاسخ: نه کاشف نداریم ولی احتمالش هست بحث این هست که این مقداری که این دلیل متکفلش هست این هست عالم عادل، مثلاً حالا در مثال ما خبر فاسق واجب التبین است ثبوتاً، ممکن است جعل فقط به همین مقدار باشد خبر فاسق واجب التبین باشد ممکن است خبر فاسق و عادل هر دوشان وجوب تبیّن داشته باشد و آن مقداری که شارع در این بیان، بیان کرده فقط خبر فاسق هست هر دو احتمال وجود دارد پس بنابراین نسبت به خبر فاسق این دلیل سکوت دارد نه نفی می‌کند مفهوم این هست که نفی کند نه این دلیل این مقدار را بیان می‌کند یعنی این مقدار مسلم است ما در اینکه این دلیل فقط وجوب اکرام عالم فاسق را بیان می‌کند و وجوب اکرام عالم عادل را بیان نمی‌‌کند این مسلم است عدم البیان نسبت به فاقد وصف روشن است ولی بیان عدم شمول حکم آن دیگر از وصف استفاده نمی‌شود آن مقداری که استفاده می‌شود آن این است که نسبت به او بیان شامل نمی‌شود و احترازیت قیودی هم اگر بعضی جاها مطرح هست همین است یعنی نتیجه اینکه آن حکم مضیق شد آن را عرض کردم احترازیت قیود مربوط به موضوع است ولی وقتی موضوع مضیق شد حکمی که، بیانی که نسبت به آن موضوع هست در مورد غیر این موضوع بیان نیست نه بیان العدم. مرحوم آقای صدر بنابر تقریرات آقای هاشمی اینجا اشکال می‌گیرد به فوائد الاصول، می‌گوید در فوائد الاصول وارد شده وصف دالّ بر ثبوت حکم در واجد وصف است و ساکتة عن ثبوت الحکم لفاقده ایشان می‌گوید نه این مطلب درست نیست سکوت

ندارد بلکه بیان می‌کند که این شخص الحکم در مورد آنها وجود ندارد ما می‌خواهیم بگوییم هیچ وجهی ندارد که این مطلب را ما بگوییم که بیان عدم می‌کند نه آنکه هست می‌گوید حکمی که من بیان می‌‌کنم آن حکم در محدوده است نسبت به غیر محدوده نفیاً و اثباتاً ساکت است حالا بحث سنخ الحکم و شخص الحکم یک بیان دیگری دارد آن را بعد عرض می‌کنم آنها صحبتهایی دارد که فعلاً تا این مقداری که شهید صدر بیان می‌‌کند. آن مقداری که ما می‌فهمیم آن این است که بیان فقط اختصاص دارد به صورت وصف یعنی موصوف واجد وصف، اما نسبت به فاقد وصف اصلاً بیانی وجود ندارد لا نفیاً لا اثباتاً

پرسش: چه نیازی به آن حرفهای قبلی‌مان است که می‌خواهیم برای مفهوم وصف استفاده کنیم با همان به تنهایی نمی‌شود مفهوم وصف را استفاده کرد؟... پاسخ: قانون تطابق شخص الحکم نفی می‌کند ولی سنخ الحکم را نفی نمی‌‌کند برای مفهوم باید ... حالا توضیح بیشتر این مطلب این اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مثام اثبات این است: ما سه مرحله داریم یک مرحله، مرحله بیان حکم است که مقام اثبات است در مقام ثبوت هم یک مرحله جعل داریم یک مرحله ملاک داریم خب بحث این هست که یک مرحله این هست که آیا اگر ملاک حکمی واحد باشد آیا حتماً باید جعلش هم واحد باشد؟ یا جعل می‌تواند متعدد باشد؟ از آن طرف اگر دوتا ملاک وجود داشته باشد در دو صورت مثلاً عالم عادل یک ملاک برای وجوب داشته باشد عالم فاسق هم یک ملاک دیگر بر وجوب داشته باشد آیا باید جعل اینها یکسان باشد یا جعل اینها لازم نیست یکسان باشد.

پرسش: مراد همان جعل ثبوتی است؟ پاسخ: بله جعل ثبوتی است.

به نظر نمی‌‌رسد که هیچ برهان عقلی اقتضاء بکند تطابق بین جعل ثبوتی و آن مقام عالم ملاک که اینها حتماً باید یکسان باشد نه سازگار باشد سازگاری یک بحث است بحث اینکه حتماً باید جعل اگر جعل ما واحد است آن ملاک واحدی هم در همه افراد جعل باشد آن همچین برهان خاصی ما برایش نداریم نه برهان عقلی، عرفی، هیچ چیز خاصی نداریم از آن طرف هم نسبت به جعل و بیان

خارجی آن هم هیچ نکته خاصی که بیان کند که حتماً بین جعل و دلیلی که حاکی از جعل هست یک نوع سازگاری و تطابقی وجود داشته باشد چنین چیزی وجود ندارد آنها تابع این هست که چگونه شارع مصلحت بداند چطوری جعل بکند

پرسش: ... جعل ثبوتی مگر بستگی به غیر از ملاکها هم دارد؟ پاسخ: نه بحث من این هست ممکن است دوتا ملاک وجود داشته باشد یک ملاک مال عالم عادل یک ملاک مال عالم فاسق، حالا اگر چون دوتا ملاک دارد شارع دوتا جعل بکند؟ می‌تواند یک جعل کند آن درست است. اما از آن طرف یک ملاک، ملاک در همه افراد هست ولی شارع الان لمصلحةٍ آن جعلش را در تمام افرادش نمی‌کند به بعضی افرادش می‌کند

پرسش: مگر ملاک در همه‌شان یکسان نیست؟ ... پاسخ: نه بحث ... نه یک سری چیزهایی در مصلحت خود جعل هم مطرح هست مرحله جعل یعنی گاهی اوقات یک مصحلت در جعل

پرسش: ... پاسخ: نه فرض کنید هنوز آن بعضی افرادش هنوز چیز نشده خارجیت ندارد فرض کنید عالم ... عالم وجوب اکرام دارد ولی الان از عالم فقط یک نفرشان موجود است شارع می‌‌آید می‌گوید این را اکرام کن. اشکال دارد؟ اشکال که ندارد. یعنی آن هر کدام تابع خودش است

پرسش: ولی اگر نبود جعلش ... پاسخ: نه می‌شد هم جعل کند می‌توانم خاص جعل کنم حالا دیگر بستگی دارد که چطوری مصلحت اقتضاء کند

پرسش: پس جعل ثبوت به این مصالح خارجی ... پاسخ: نه جعل ثبوتی را می‌گویم جعل ثبوتی، این جعل ثبوتی برای این هست که بعداً بیان بشود مکلف عمل کند ممکن است بعضی حکم، یعنی آن ملاک ثبوتی به نحو قضیه حقیقیه روی همه افراد رفته باشد عالم چون یک مصداق بیشتر ندارد فقط حکم این مصداق را بیان می‌کند بیان یعنی ثبوتاً جعل می‌کند فقط همین، اشکالی که ندارد.

پرسش: این نگاه نظر به خارج دارد می‌کند ... پاسخ: نه اشکال ندارد در جعل می‌تواند

پرسش: ... پاسخ: بله برای خارج است اصلاً. جعل ثبوتی برای این هست که

پرسش: ... پاسخ: نظر به خارج دارد بله. هیچ مانعی ندارد یعنی بستگی ... بله خیلی وقتها به دلیل اینکه نکته خاصی برای تغایر وجود ندارد آن مثل هم می‌شود ولی بحث این است که

پرسش: چند درصد این طوری مثلاً می‌شود؟ ... پاسخ: بحث این است که نه فرض کنید بیشتر موارد هم این طور باشد قانونی وجود ندارد هر کدام تابع خودش است یک قانون عامی وجود ندارد تصادفی است اگر هم اینها با همدیگر تطابق پیدا کنند به خاطر این است که تصادفاً آن مصالحی که اقتضای جعل را داشته مطابق در واقع همان ملاکات بوده تصادفی است این طوری نیست که یک قاعده‌ای وجود داشته باشد که حتماً آن ملاک ثبوتی با جعل باید از جهت وحدت و تعدد تطابق داشته باشد. هیچ نکته ندارد

پرسش: جعل در مقام ثبوت حاج آقا غیر از آن ملاکات است؟ ... پاسخ: بله انشاء می‌شود

پرسش: ملاک که باشد آن جعل ... پاسخ: نه نفس ملاک جعل نیست انشائی می‌شود و آن انشاء مثلاً ... حالا آنها بحثهایی دارد در مورد اینکه آیا آن چیزی که ... حالا من در مورد اینکه حقیقت حکم چی هست و اینها یک ریزه‌کارهایی هست من وارد آن ریزه‌کاریها نمی‌‌خواهم بشوم آنها یک نکاتی دارد اجازه بدهید به همین مقدار اکتفاء کنیم چون دخالت ندارد بحث را پیچیده کنیم.

خب بنابراین به نظر می‌شود چیزی به نام اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مثام اثبات معنی ندارد کما اصالة التطابق بین آن ملاکات و آن جعلی که انجام می‌گیرد چنین اصالة التطابقی هم نه آنجا وجود دارد نه چیزهای دیگری

پرسش: ... پاسخ: ملازمه دائمیه نیست حالا اگر هم در اکثر موارد اینها با همدیگر اینها تطابق دارند یک تصادفی هست و قانون عقلائی وجود ندارد که اینجاها شما باید حکم کنید که اینها مثل هم هستند و امثال اینها نه هیچ چیزی وجود ندارد. این است که این اصالة التطابق و این بحثها به نظر من جایی ندارد. بله یک نکته دیگری وجود دارد آن این است که مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی و به تبع حاج آقا اینها قائل هستند که جملات لقبیه، جملات وصفیه مفهوم دارند به نحو سالبه جزئیه این سالبه جزئیه هم نسبت به شخص الحکم نیست نسبت به سنخ الحکم هست و سنخ الحکم را هم یک استظهار عرفی می‌کنند حالا من در مورد این استظهار عرفی هم حالا می‌خواهم توضیح بدهم و در موردش صحبت بکنم قبلاً از اینکه در مورد اینها، این آقایان این طوری می‌خواهند مطرح کنند می‌گویند اگر وجوب اکرام برای مطلق عالم باشد به طور عرفاً نکته عقلائی عرفی برای ذکر بعضی از افرادش وجود ندارد فرض کنید که اگر مطلق عالم واجب الاکرام باشد شارع بیاید بگوید عالم عادل واجب الاکرام است نکته عرفی معمولاً وجود ندارد البته استثناء می‌کنند یک سری موارد را می‌گویند اگر در جایی مثلاً سائل سؤالی کرده بود از یک مورد خاص سؤال کرده بود گفته بود عالم عادل را اکرام بکنم؟ امام فرمود «أکرم العالم العادل» اینجا مفهوم ولو به نحو سالبه جزئیه ندارد به دلیل اینکه خب آن سؤال کرد امام علیه السلام سؤال او را پاسخ داده هیچ ضرورتی ندارد که در جایی که یک سؤالی می‌شود امام علیه السلام غیر صورت سؤال سائل را بیان کند چون اینکه حتماً امام باید بیان حکم بکند این بستگی به شرایط دارد گاهی اوقات اصلاً بیان حکم نیازی نیست این مقدار هم که بیان کرده چون سائل سؤال کرده بیان کرده خیلی وقتها شما در روایات اگر ببینید می‌گویند «مثل الامام کالکعبة یؤتی و لا یأتی» که پارسال من این را توضیح می‌دادم می‌گفتم که برای اینکه تأثیر کلام امام تحقق پیدا کند باید قبول مخاطبین وجود داشته باشد یعنی مخاطب تا ... آن این است که می‌گوید:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا که جوشد آب‌ات از بالا و پست

باید از ناحیه عاشق یک نوع احتیاج نیازمندی را احساس بکنند تا ائمه در مقام بیان رفع نیازشان بیایند. فرض کنید کسی که خودش را مریض نمی‌‌داند شما دارو هم برایش تجویز کنید می‌گوید من که نیستم همین طوری یک چیز گفتید دیگر. احساس بیماری در جامعه تا نباشد بیان درمان هم فایده ندارد این خودش باعث می‌شود که ائمه معصومین علیهم السلام خیلی وقتها تا از ناحیه سائلین سؤال نمی‌شده حکم شرعی را بیان نمی‌‌کردند خب این مطلب اقتضاء می‌کند که یک صورت خاصی را سؤال کردند امام علیه السلام همان صورت را پاسخ داده مصلحت نمی‌دانسته تمام صور مسئله را بیان کند چون از آن صورت سؤال نکردند این خیلی این نیست که حتماً باید امام ... گاهی اوقات البته به تبع اینکه آن سؤال می‌کند امام علیه السلام فرصت را غنیمت می‌شمارد همه موارد را جواب می‌دهد بستگی دارد به اینکه امام علیه السلام مصلحت برای بیان همه شقوق حکم را ببیند یا نبیند ولی نفس اینکه یک سؤالی از یک مورد می‌شود اقتضای این ندارد که غیر صورت سؤال را هم امام علیه السلام جواب بدهد این هست یک موقعی هست نه امام علیه السلام یک فرد خفیی را بیان می‌کند خب اینجا ممکن است حکم برای همه افراد ثابت باشد این فرد خفی بیان شده به جهت اینکه احتمال عدم شمول حکم نسبت به این فرد بوده ولی نه اینها نباشد امام علیه السلام ابتداءً بخواهد در مقام بیان حکم برآمده باشد بحث این است که نوعاً اینکه مصلحت این باشد که بعضی افراد حکم را بیان کند بعضی شقوق حکم را بیان کند بعضی شقوق حکم را بیان نکند این عرفی نیست، این عرفی نیست اینکه امام بخواهد فقط قسمتهایی از بیان را ... و چون عرفی نیست یک ظهور عرفی یک دلالت عرفیه‌ای برای کلام شکل می‌گیرد که حکم برای جمیع افراد ثابت نیست نمی‌‌خواهیم بگوییم که عقلاً اشکالی دارد این دلالت از نوع ظهور است توجه بفرمایید این دلالت به نحو سالبه جزئیه را ما نمی‌خواهیم بگوییم دلالت قطعیه است بحث این است که عرف متعارف اگر حکم عام باشد یک موقعی هست اصلاً در مقام بیان برنمی‌آید حکم را بیان نمی‌کند این درست است یک موقعی هست نه یک کسی سؤال از یک صورت خاص می‌کند آن هم پاسخ همان صورت را

می‌دهد این هم دو جور، یک موقع هست نه خودش ابتداءً آمده موضوع را مطرح می‌کند اینکه ابتداءً بخواهد موضوع را مطرح کند تخصیص بدهد به بعضی افراد بدون اینکه آن افرادش خصوصیتی داشته باشند نکته‌ای در موردش باشد این عرفی نیست چون عرفی نیست یک ظهوری در کلام شکل می‌گیرد برای اینکه نه حکم برای همه نیست یعنی فرض کنید

پرسش: ... یک دایره اوسع از این شخصی که در موضوع هست پاسخ: نه می‌‌گوید در دایره اوسع یعنی ما می‌گوییم فرض کنید اگر گفتیم «أکرم العالم العادل» ما می‌فهمیم که عدالت یک دخالتی در حکم دارد ... اما تنها ملاک و انحصار ملاک استفاده نمی‌شود ممکن است عالم عادل وجوب اکرام داشته باشد عالم خدم وجوب اکرام داشته باشد عالم نمی‌دانم هاشمی وجوب اکرام داشته باشد.

پرسش: حالا ثمره فرمایش حاج آقا فرقش با ثمراتی که بر قول دیگران هست چی هست؟ مفهوم به نحو سالبه جزئیه دارد آنها می‌گویند نه مفهوم اصلاً نمی‌شود دارد ... پاسخ: خیلی تفاوت دارد تفاوتش بین زمین و آسمان است بگذارید حالا ... تعارض می‌کند دیگر. ببینید حالا یک دلیل داریم می‌گوید «أکرم العالم» یک دلیل می‌گوید «أکرم العالم العادل» این دوتا دلیل تعارض دارند با همدیگر تعارض بدوی دارند اگر ما اصلاً مفهوم قائل نباشیم «أکرم العالم العادل» می‌گوید عالم عادل وجوب اکرام دارد ثبوت شیءٍ لشیءٍ با اینکه برای اثبات شیء نفی ماعدا می‌گویند نمی‌کند خب عالم عادل وجوب دارد مطلق عالم هم وجوب اکرام هم داشته باشد منافات ندارد ولی اگر گفتیم «أکرم العالم العادل» مفهوم دارد می‌خواهد بگوید مطلق عالم وجوب اکرام ندارد پس آن دلیلی که گفته «أکرم العالم العادل» این دوتا با همدیگر با ظهور بدویشان با همدیگر تعارض دارند حالا در مقام جمع چه می‌کنیم یک بحث دیگر است یک مرحله اصل تعارض را تفسیر بکنیم تبیین بکنیم حالا در مقام تعارض این مخصص او قرار می‌گیرد یا او در این تصرف می‌کند یا تابع اظهر و ظاهر است و امثال اینها، آنها یک بحثهای دیگر است ولی اصل تعارض بدوی اگر نداشته باشند مجالی بر این بحث که جمع

عرفی بین دلیل عام و دلیل مختص به بعضی از صور چیست؟ اینها پیش نمی‌آید دیگر. طبق بیان شهید صدر هم اینها با همدیگر تعارض نمی‌کنند چون بحث این هست که ممکن است یک وجوب اکرام برای مطلق عالم وجود داشته باشد یک جعل، یک جعل هم برای خصوص عالم عادل وجود داشته باشد هر کدام ناظر به یک جعل هستند آنکه دلیل اول می‌گوید، می‌گوید آن شخص الجعلی که عالم عادل دارد آن شخص الجعل نیست، در نبودن هم ولی ممکن است یک جعل دیگری مال مطلق عالم وجود داشته باشد آن با همدیگر تنافی ندارند خب پس کلام شهید صدر تفاوت جدی با کلام قوم، با کلام بعضی‌ها که اصلاً مفهوم را به طور کلی منکر هستند تفاوت جدّی بین اینها نیست تقریباً همان است. تقریباً، حالا این تقریباً که می‌گویم به چه دلیل است؟ در بعضی موارد خاص بین اینها تفاوتهایی ظاهر می‌شود ولی در متعارف مواردی که هست اینها تفاوتی بین‌شان نیست خب این بیانی هست که این آقایان دارند بحث سر این هست که حالا آیا به چه دلیل شما می‌گویید که این وصف در سنخ حکم دخالت دارد همین مقدار که در شخص الحکم دخالت داشته باشد به بیان شهید صدر کافی هست. شما در واقع می‌خواهید برایش مفهوم قائل بشوید. نه بگویید این جعل خاصی که وجود دارد این جعل مربوط به عالم عادل است ممکن است یک جعل دیگر در مورد مطلق عالم هم وجود داشته باشد این چطوری شما پاسخ می‌دهید؟ این را در موردش صحبت می‌کنیم اصلاً اجازه بدهید اینجا من به یک نکته‌ای هم اشاره بکنم آن این است که در بحث مفهوم شرط شهید صدر بحث مفهوم شرط را که وارد می‌شود ایشان می‌گویند که برای اینکه یک جمله‌ای دلالت بر مفهوم داشته باشد دوتا ضابطه وجود دارد یک ضابطه این است که حکم استغراقی باشد حالا آن ضابطه دومش را کار ندارم ضابطه اولی که ایشان ذکر می‌کند ضابطه اول ایشان می‌‌گوید دوتا رکن دارد یکی اینکه نسبت جمله نسبت توقفیه باشد توقف یک چیزی بر یک چیز دیگر را برساند این رکن اول، رکن دوم اینکه متوقفٌ علیه شخص السنخ باشد نه شخص الحکم. مثلاً «إن جاء زید فأکرمه» این وجوب اکرام را در این جمله موقوفٌ علیه ما هست اولاً «إن جاء زید فأکرمه» اگر بخواهد مفهوم داشته باشد

باید نسبت توقفیه را برساند یعنی توقف وجوب اکرام بر مجیئی زید. این یک، نکته دوم اینکه من موقوفٌ علیه تعبیر کردم اشتباه سهو کردم. موقوف باید سنخ الحکم باشد طبیعی وجوب متوقف بر آمدن زید باشد نه شخص الحکم این ضابطه دوم است. خب بحث اینجا این مطرح هست که ما اثباتاً چطوری می‌توانیم این شخص الحکم را احراز کنیم که آیا شخص الحکم است سنخ الحکم است؟ این در تقریرات آقای هاشمی این قسمت از بحث مفهوم شرط افتاده اصلاً. این تیکه، ایشان می‌گوید که دو مقام باید بحث بکنیم یکی اینکه آیا شرط نسبتش نسبت توقفیه‌است؟ این بحث را کرده بحث دوم اینکه آیا موقوف سنخ الحکم است؟ این بحث اصلاً نیامده نمی‌دانم ایشان نبوده در چیز در تقریرات آقا شیخ عبد الساتر دیدم این بحثش آمده آن زمانی که ما بحث مفهوم شرط را بحث می‌کردیم آن موقع تقریرات درس آقای حائری این قسمتش چاپ نشده بود نمی‌‌دانم در تقریرات درس آقای حائری آمده یا نیامده آن را باید مراجعه کنم این بحث که اثباتاً چگونه ما می‌توانیم تشخیص بدهیم که شخص الحکم موقوف است یا سنخ الحکم، یک بحث خیلی مهمی است من فقط یک جمله را بگویم بحث را تمام کنم آن این است که ما در بحث مفهوم شرط این را عرض کردیم که ما در جملات انشائیه نمی‌توانیم این رکن را احراز کنیم و این است که به نظر ما در جملات انشائیه مفهوم معقول نیست یعنی چون اثباتاً مفهوم معقول نیست حالا ثبوتاً مشکلی ندارد

پرسش: جمله انشائیه یعنی چه؟ ... پاسخ: جائی که انشائی صورت می‌گیرد امری، نهیی امثال اینها صورت می‌گیرد ولی در جملات اخباریه ما این را اثباتاً می‌توانیم احراز کنیم حالا این را اجمال بحث هست من این را فردا یک توضیح بیشتر در موردش می‌دهم انشاء الله. این بحث خیلی مهم است حالا من کلام آقای حائری را هم ببینیم، ببینیم نکته خاصی ایشان در اینجا دارد یا ندارد؟ نمی‌خواهم حالا وارد بحثهای شهید صدر و اینها بشوم که ایشان از چه راهی ... بحث من این هست که ظهور جملات اخباریه در این هست که موقوف سنخ الحکم است ولی در جملات انشائیه ... نه معلوم نیست حتماً شخص الحکم است در جملات

انشائیه حتماً شخص الحکم است و از خود جمله مفهوم استفاده نمی‌شود و مفهوم،‌استفاده مفهوم در جملات انشائیه معقول نیست اصلاً ما اختیارمان این است حالا بعد من این را توضیح می‌دهم که به چه جهت است این نیاز به دقت دارد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»